

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

ایدئولوژیک

از کتاب: "جنات الوصال"

فرستنده: نیک محمد وصال

## نطفه آدم

ریبیت بنگرز رب العالمین  
نکته رحلت میرهن ز آن بود  
در طلسم لوح محفوظ آمده  
گرچه روح هست مستغنی ز جسم  
لیک از افلاک برتر پایه است  
ثابت و سیار جمله باتباع  
با هزاران جد و جهد و کد و ید  
قرنها تحصیل تأثیری کنند  
کان بود حیوانی و اصل حیات  
با هزاران ناز وی را پرورش  
صاف تر از ناب صهبای امید  
نطفه خوانندش حکیمان جهان  
در مشیمه چونکه مأوایش دهند  
هر زمان لوحی زند بهرش رقم  
مستحق لوح محفوظش کنند  
هر یکی نوعی پرستاری کنند  
مشتزی کردش دوم مه تقویت  
پاسبانیش کند با تیغ خویش  
تا بیابد قوت جنبندگی  
با نوای عیش غمخوارش شود  
کش نویسد لوحها با کلک خویش  
از بدو نیکش نگهداری کند  
گردش دربان به ایوان فلک  
تا برآرد ز آن ره باریک سر  
چون در آن تاریک دان سازد مقام  
فردی از افراد اوراق وجود  
تا نویسد سرنوشتش آنچه هست  
کلک ساعات مداد روز و شب  
مجمعی ز اجمال و تفصیلش تمام

در بیوان نطفه آدم ببین  
نطفه با تولید چون همدم شود  
نطفه ات کان لوح محفوظ آمده  
گنج روح را بود جسمش طلسم  
جسم او را گرچه از خون مایه است  
زانکه افلاک و عناصر باطباع  
نه پدر با چار مادر سه ولد  
سالها با خویش تدبیری کنند  
تاکنند تولید خونی از نباتات  
مدتی بدهند از خواب و خورش  
تا پدید آید ازو خونی سفید  
چون ز خون پالوده گشت و صاف آن  
باز در مهد رحم جایش دهند  
لوحی لوح طلسم بیش و کم  
تا در آن الواح محفوظش کنند  
هفت اختر نه مهش یاری کنند  
چون زحل یک ماه دادش تربیت  
ماه سیم آیدش مریخ پیش  
ماه چارم بخشش خور زندگی  
ماه پنجم زهره ستارش شود  
ماه شش آید عطارد باز پیش  
ماه هفتش را قمر یاری کند  
ماه هشتم باز کیوان فلک  
ماه نهم زائوش پیش آید دگر  
نه مه و نه روز و نه ساعت تمام  
دقتری دقت غیب و شهود  
با هزاران احتیاط آرد بدست  
پس کشد در پیش با حفظ ادب  
نسخه ای از نسخه جات خاص و عام

لوح محفوظ صغیرش نام کرد  
عرضه را چون استجابت هست فرض  
منشیان حکمش نمایند امثال  
مهر اسما را بر آن محکم زنند  
بر مثالش کرد امر امثال  
از رحم او را به پیرامون کشد  
از مشیمه چونکه آرد سر برون  
بر سر زانوی وی مأوا کند  
دامن خدمت ببندد بر میان  
سوزدش دل بر فغان و زاریش  
شیر نبود شیرۀ جاننش دهد  
پرورش آنچه که باید کرده شد  
قوتی شد حاصلش در دست و پا  
از سر زانوی ام دورش کند  
ز آب و نانش بر سر کار آورد  
این دممش در لقمه خواری و گذار  
کز قضا اینجا چه افتادم نصیب  
رحمت و تولیید را توأم نگر  
گردمش تا بعد از این صورت نگار

چون بر آن بنوشت و کار اتمام کرد  
فرض شد بر وی رساند تا بعرض  
امر اعلایش کند حکم مثال  
مهرداران پس به امرش دم زنند  
دقت ریش کرد چون صادر مثال  
امثالش از سرا بیرون کشد  
طفلک بیچاره بدبخت و زیون  
باز در دامن مادر جا کند  
مادر دلسوز گردد مهر بان  
چون میان بندهد بخدمتکاریش  
در زمان شیری ز پستانش دهد  
چون دو سال از شیر او پرورده شد  
نامیه دادش نباتات آسانما  
حسیه بر خویش مغرورش کند  
همچو حیوانش برقتار آورد  
شد چو طفل شیرخواره لقمه خوار  
باشنو از نو قصه ای بس بوالعجیب  
در میان شادیم ماتم نگر  
لیک آن معنی بخاطر یاد دار